

متن اجازه سید کاظم رشتی که برای ملا عبد الخالق یزدی صادر فرمودند^۱

وحید بهمدی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی عرف ذاته بآياته الساریة فی أطوار الممكنات، وبین نفسه بصفاته الظاهرة فی حقائق الكائنات. والصلاة علی سبيله الواضح وعلمه اللائح لمن طلب الحق من كافة الموجودات. والسلام علی هداة الخلق والدعاة إلى الحق بالدلائل الواضحات محمد وآله أمناء الله فی أطوار الكینونات من التکوینیات والتشریعیات، علیه وعليهم صلوات الله ما سكنت السواکن وتحركت المتحركات.

أما بعد، فيقول العبد الجاني والأسير الفاني المقيّد بوثنائك الآمال والأمانی کاظم بن قاسم الحسيني، أوتى كتابهما بيمينهما وحوسبا حساباً يسيراً: إن المولى الأولى والعلم الأعلى ذا المناقب الفاخرة والمفاخر الوافرة، العالم العلم الرباني والفريد الوحيد الذي ليس له ثاني، الجامع للعلوم الإلهية والحائز للمقامات القدسية، البالغ في العلم رتبة الكمال والواصل في الفضل مقام الاستقلال، المترقى إلى درجة الاستنباط بالاستدلال، العالم الفاضل والفاضل الواصل البحر المتدافق مولانا عبد الخالق اليزدي، أيده الله بتأييده وجعله من خالص عبده ورفع أعلامه وعلی مقامه، قد جمع من لآئ المعرفة الإلهية أثنمها وأغلاها، وحاز من العلوم القدسية أشرفها وأغلاها، وصعد الدرجات العلمية إلى أعلاها وأقصاها، وارتقى مراقى الشرف إلى أجلاها وأولاها، واستضاء بأنوار العلوم أسناها وأبهاها، وشرب من كؤوس المعارف ألذها وأوفها، وورد من عيون الحقائق أغزرها وأصفاها.

ولما تشرفت بخدمته ووقفت لمشاهدته، وجدته طمطاماً زاخراً متموجاً بأطوار العلوم والحقائق، مستخرجاً للآئ النكات والدقائق. ورأيت تياراً متدافقاً بأنحاء العلوم والرسوم من الظاهر والمكتوم، موصلاً العلم إلى أهله، ومؤدياً لأمانات الحكمة إلى مستحقها، باذلاً مجهودة في نشر علوم آل الله،

^۱ متنی که در این جا منتشر میشود از روی یک نسخه خطی در کتابخانه خصوصی نکارنده نقل شده است.

مشمراً عن ساق الجدّ في إعلاء كلمة الله، مترقيًا إلى رتبة الاجتهاد عن مقام التقليد، صاعدًا إلى ذروة قوله تعالى: {ولدينا مزيد}.^۲

فوجب على الأيتام المنقطعين من أيتام آل محمد الطاهرين الغير البالغين إلى مقام الاستقلال والتمكين أن يرجعوا إلى ذلك الأب الرؤوف العطوف، و على المتشكّتين القاصرين عن البلوغ إلى درجة اليقين أن يأووا إلى ذلك الكهف الحصين؛ فإنه لسان الله الناطق بالحقّ المبين. وقد استجازني، وهو أولى بأن يُجيز كما لا يخفى الحال على أهل التمييز. فاستخرتُ الله سبحانه وأجزتُ لجنابه، أعلى الله شأنه، أن يروى عني عن مشايخي جميع مقروءاتي ومسموعاتي ومصنفااتي، وكلّ ما صحّ لي روايته، وجاز في إجازته، بجميع أنحاء التحمل، من كتب الأخبار الساطعة الأنوار، والأدعية والأذكار والخطب والمواعظ العلية المنار، ولا سيما نهج البلاغة والصحيفة السجادية المحتويين على كنوز الحقائق والأسرار، سيما الكتب الأربعة التي عليها المدار في هذه الأعصار المشتهرة اشتها الشمس في رابعة النهار للمحمدين الثلاثة الأبرار، وهي الكافي والقيه والتهديب والاستبصار، والجوامع الثلاثة لنواد الأخبار للمحمدين الثلاثة أيضًا، وهي الوافي والوسائل والبحار، وسائر ما صنّف وآلف في الإسلام علماء الخاصّ العامّ ممّا يتعلّق بفنون العلوم الشرعية وأصناف المعارف الحكيمية والرّسوم الشرعية من العقلية والنقلية والأصولية والفروعية والأدبية والرجالية والمنطقية واللغوية والكلامية؛ فإني أروى جميعها سماءًا أو قراءةً أو إجازةً، وهي أعمّها فائدةً، عن جملة من مشايخي الكرام وعلمائنا العظام، وعلى ما ذكرته مفصلاً في بعض الإجازات المطولة.

وليرؤ، أدام الله غلاه وفضله، جميع ما ذكر وسطر كما شاء وأحبّ لمن شاء وأحبّ، واضعًا الأشياء في مواضعها، ولكلّ شيء في محلّه، سالكًا طريق الاحتياط ليفوز بالنجاه، بدلاً ما منحه الله سبحانه من العلم لأهله، ملازمًا للإخلاص في طلبه وبذله. ورجائي من ذلك الجناب العالی، أدام الله عليه لطفه وفيضه المتوالی ووقاه من طوارق الأيام والليالي أن لا ينساني من الدعاء الخاصّ في خلواته وأعقاب صلواته، عسى أن تهبّ عليّ نفحة من نفحات زاكيات دعواته.

وقد حررّ ذلك بيمناه الدائرة العبد كاظم بن قاسم الحسيني الرشتي عصر يوم الجمعة شهر ربيع المولود سنة ۱۲۵۹ حامدًا مصلّيًا مستغفرًا. (محلّ مهر مرحوم)

^۲ اشاره به آیه ۳۵ سورة ق قرآن است که در آن راجع به بهشتی که برای پرهیزکاران مقدر شده میفرماید: لهم ما يشاءون فيها

ولدينا مزيد.

توضیحات

اجازه ئی که در این جا درج می‌شود باید از اواخر اجازاتی باشد که سید رشتی صادر کرده است؛ زیرا صدور این اجازه در ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۹ هجری قمری [آوریل ۱۸۴۳ میلادی] بوده، و درگذشت او در ذی الحجه ۱۲۵۹ [ژانویه ۱۸۴۴] واقع شد. علاوه بر این، در این اجازه سید مرحوم آثاری را نام می‌برد که نشان می‌دهد چه کتب و مطالبی در حوزه ایشان تدریس می‌شده است. ملاحظه می‌شود که سید در دروس حوزه‌ئی خود ظاهراً از چهارچوب مسائل و مطالب علمی که در عموم حوزه‌های شیعی تدریس می‌شده خارج نمی‌شده است، و مبنای علمی که مدار دروس او بوده همان آثار معروف حوزه‌های علمیّه جهان تشیع است.

مطلب دیگر این است که سید رشتی ملا عبد الخالق را به توصیفات موصوف می‌کند که نشانگر رتبه والائی است که ملائی مذکور در نظر معلم خود داشته است. نکته‌ئی که باید به آن توجه نمود این است که ملا عبد الخالق اولین بار در شهر یزد به حضور سید شرفیاب شد، و آن زمانی بود که شیخ احمد احسائی در آن شهر می‌زیست و سید رشتی، جوان بیست و اندی سال، در همان وقت از رشت به یزد شتافت، و پس از رسیدن به خدمت شیخ رتبه قائم‌مقامی او را یافت، و این تعظیمی که از سوی شیخ متوجه سید جوان شد باعث تعجب و حتی دلخوری اصحاب برازنده شیخ گردید که از جمله آنها ملا عبد الخالق بود. بنا بر تاریخ اجازه‌ئی که در بالا درج شد، ملا عبد الخالق تا بیست و چهار سال پس از ملاقات نخستین او با سید اجازه اجتهاد را از او دریافت نمود. لذا می‌توان گفت ملائی مذکور شخصی بود که با سید و مکتب او، حضوراً و غیاباً، مدت بیست و چهار سال ارتباط داشت، پیش از این که ندای حضرت ربّ اعلی مرتفع شود و در جرگه مؤمنان اولیه درآید. بنا بر توقیعی که از قلم حضرت اعلی خطاب به حاجی سید جواد کربلائی نزول یافته مورخ در ۲۸ رمضان ۱۲۵۹ [سپتامبر ۱۸۴۳]، در آن تاریخ، یعنی در حدود چهار ما پیش از درگذشت سید کاظم، ملا عبد الخالق در کربلا می‌زیسته است، و حضرت اعلی او را از جمله احباب می‌شمارند.^۳ در کتاب ایقان حضرت بهاءالله او را از جمله "علمای راشدین و فضلائی کاملین و فقهای کاملین"^۴ می‌شمارند که به امر حضرت اعلی ایمان آوردند.

شرح حال ملا عبد الخالق یزدی در کتاب ظهور الحق چنین می‌باشد: "از جمله بزرگان بایه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبد الخالق شهیر یزدی. و بنا به قول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علمای تورات بود، و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیّه به

^۳ ن. ک. عهد اعلی تألیف ابو القاسم افغان، انتشارات Oneworld، اکسفورد، ۲۰۰۰، ص ۱۱۲، یادداشت ۱۱.

^۴ کتاب ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفنایم، ۱۹۹۸، ص ۱۴۸.

مقامات رفیع رسیده و پیرو طریقت شیخ احسانی گردید؛ چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود. گویند شیخ مدت هفت سال در یزد به خانه وی اقامت داشت. و حاجی مذکور چون از یزد به مشهد مهاجرت و اقامت کرد، در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظم بر قرار نمود. و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند، و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند. و کار به جایی کشید که حاجی خانه نشین گشته به مجامع بلد، حتی به گرمابه برای استحمام، راه نداشت. و در آغاز ظهور این امر بدیع [امر بابی] به واسطه جناب باب‌الاقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدید کرد، و عریضه‌ئی حاکی از درجات محبت و اخلاص به حضرت فرستاد... و بالجمله حاجی از جهت اشتها به نام بابی مورد تعرض ملاهای مشهد شد؛ آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند. و پسرش شیخ علی نیز به واسطه جناب باب‌الاقبال مؤمن به این امر شده در موبک وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه طبرسی به شهادت رسید، و در آن هنگام بیست سال داشت.^۵ ولی حاجی پس از شهادت پسر و خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتتانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت، چنانکه در لوحی صادر از قلم ابهی چنین مسطور: 'ملاً عبد الخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص بابیت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت، از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل، و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی: 'إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود، و جمعی در ارض طاء به سبب او اعراض نمودند.'^۶ جناب نبیل زرنندی ذکر نموده که وقتی که ملاً عبد الخالق تویق حضرت اعلی را خواند، که در آن اعلان قائمیت می‌فرمایند، "لوح را انداخت، فریادش بلند شد که: ای داد که پسر من به نا حق کشته شد."^۷

از این رو، ملاً عبد الخالق نمونه کامل یک عالم فاضلی است که به شرف ایمان فائز می‌شود ولیکن در لحظه امتحان و افتتنان قدم او بر صراط می‌لغزد، و از اعلی علیین به اسفل سافلین

^۵ راجع به او در کتاب تاریخ جناب نبیل زرنندی **مطالع الأنوار** (ترجمه و تلخیص عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، دلهی نو، ۱۳۴ ب، ص ۳۹۰) در ضمن نامیدن شهدای طبرسی چنین آمده: "صد و چهل، شیخ علی پسر شیخ عبد الخالق یزدی است. موطن مشار الیه شهر مشهد بود. به واسطه شجاعت و ابراز خدمت مورد عنایت جناب قدوس و جناب باب‌الاقبال قرار گرفته بود."

^۶ **ظهور الحق**، تألیف أسد الله فاضل مازندرانی، [طهران؟]، تاریخ ندارد، ج ۳، صص ۱۷۱-۱۷۴.

^۷ ماخذ سابق، ج ۳، ص ۱۷۳ (حاشیه).

راجع می‌شود. به عبارت دیگر، با وجود آن همه اوصافی که سید کاظم در اجازه اجتهاد او به او می‌دهند، که نمایانگر علم و فضل او است، و همچنین عنایاتی که از قلم حضرت ربّ اعلی در حق او نازل می‌شود، که نشان دهنده ایمان او است، چون در لحظه امتحان طاقت تحمل آن را نداشت، همه آن مقامات عالیّه علمیه و ایمانیّه از بین رفت، و مصداق بیان مبارک گردید که می‌فرمایند: "بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرر یابد"^۸.

^۸ کتاب ایقان، ص ۱۲۸.